نامة امام حسين عليه السلام به حبيب بن مظاهر

موضوع: نامة امام حسين عليه السلام به حبيب بن مظاهر

من حسين بن علي الي الرجل الفقيه لا تَبخل علينا بنفسک يُجازيک رسول الله يوم القيامه[1]

مقدمه

بحث ما در رابطه با نامه هاي حضرت امام حسين عليه السلام به افراد و اصحاب و ياران مختلف بود، يکي از نامه هايي که امام حسين نوشته است و در آثار متأخرين آمده، نامه اي است که به حبيب بن مظاهر مرقوم فرموده اند. مي دانيد که حبيب بن مظاهر از اصحاب پيغمبر گرامي اسلام است و اين شخصيت، کسي است که پيغمبر و اهل بيت را خيلي دوست داشت و علاقه مند به اهل بيت بود. حبيب بن مظاهر در کوفه بوده است. من امروز اين نامه را مورد بحث قرار مي دهم، البته نامة کوتاهي است.

متن نامه امام حسين به حبيب بن مظاهر

در اين نامه حضرت نوشته است: «من حسين بن علي اِلي الرَجلِ الفقيه»؛ اين نامه ايي از حسين بن علي است به يک انسان فهميده. امام حسين حبيب را فقيه؛ يعني فهميده خطاب کرده است، البته کلمة فقيه در آن زمان به معناي امروزي اش نبود، به معني دانا و فهميم بود. اين نامه از حسين است به يک انسان فهيم و دانا. جناب حبيب! اين نامه را من به تو مي نويسم: «لا تَبخل علينا بِنفسک»؛ حبيب از جانت بر ما دريغ نکن و ما را ياري کن، «يجازيک رسول الله يوم القيامه»؛ من حسين قول مي دهم جدم، رسول خدا جواب اين حرکت و جواب اين ياريت را بدهد و جزايت را از پيغمبر بگيري. نامه همين است، گفت در خانه اگر کس است يک حرف بس است. همين نامه حبيب را آتش زد، همين نامه حبيب را هوايي کرد. همين نامة امام حسين را دريافت کرد- نوشته اند ظاهراً بعد از شهادت مسلم بن عقيل هم بوده- که حضرت فقط نوشته: حبيب ما را ياري کن، جدم رسول الله جزايت را مي دهد. مسلم بن عوسجه را از کوفه برداشت و آمدند به کربلا و خودشان را به امام حسين رساندند.

خوشحالي زينب از آمدن حبيب به کربلا

ظاهراً در همين ايام محرم، نزديک عاشورا هم بوده است که زينب کبري سلام الله عليها مي گويد من نگاه مي کردم مي ديدم لشگر دشمن دائم در حال زياد شدن است، اما کسي نمي آيد به برادر من بپيوندد. ما کم هم مي شديم، بعضي ها مي رفتند، اما کسي نمي آمد. لشکر امام حسين در اقليت بودند، متأسفانه گاهي وضعيت حق اين گونه است، باطل چون زرق و برق دارد و دنيا را در پي دارد بيشتر به آن گرايش مي يابند. زينب سلام الله عليها مي گويد يک وقت ديديم که از دور يک سياهي دارد مي آيد، دو نفر در حال حرکت اند. از برادرم امام حسين پرسيدم که اين ها که هستند؟ امام فرمود: اين ها هم سپاهيان من هستند، اين حبيب بن مظاهر است و اين هم مسلم بن عوسجه. زينب کبري از اين که حبيب آمده خيلي خوشحال شد، عرضه داشت سلام مرا به حبيب برسان. امام حسين به استقبال اين دو آمد. وقتي اين ها وارد شدند امام به حبيب فرمود: خواهرم زينب به شما سلام رسانده. مي گويند حبيب بن مظاهر به حدي منقلب شد که خاک ها را بر مي داشت و روي سر و صورت خودش مي ريخت، گفت من که هستم که زينب به من سلام برساند، زينب به ياد من بوده. از اين کلام اباعبدالله عليه السلام ، خيلي خوشحال شد.

وصف حبيب در شب عاشورا

حبيب بن مظاهر کسي است که نافع بن هلال مي گويد در شب عاشورا من و حبيب با عده اي از اصحاب جلوي خيمة حضرت زينب رفتيم، عرض کرديم: خانم، مطمئن باش ما حسين را تنها نمي گذاريم، تا ما هستيم نمي گذاريم ضربه‌اي و لطمه‌اي به فرزند زهرا وارد شود. عرض من اين است که حبيب جواب نامه را با عملش داد.

پاسخ منافقين به دعوت امام حسين عليه السلام

امام حسين براي خيلي ها نامه نوشت که اصلاً گوش نکردند؛ وقتي نامة امام به احنف بن قيس در بصره رسيد، نامه را اين چنين زيرنويس کرد: «فَاصْبِر إنّ وَعدَ اللهِ حَق»[2]؛ حسين، صبر کن، ان شاء الله کارها درست مي شود، و خودش نيامد. وقتي امام حسين شخصاً پيش عبيدالله حرّ جوفي رفت او نيامد. توفيق شامل هر کسي هم نمي شود. به يکي از افراد معروف گفتند: آقا، تو چرا در کربلا نبودي؟ - خيلي ها از اصحاب پيغمبر، از افراد مَعنون و با نام و نشان در قضية کربلا حضور نداشتند- گفت: اين ها انسان هاي ويژه اي بودند که اسامي آنها از قبل مشخص بود؛ يعني توفيق خاصي داشتند.

افراد کاروان امام حسين عليه السلام

اما در اين کاروان حسيني کساني هستند که تازه از راه رسيدند؛ مثل حر و زهير. کساني هم هستند که از ميان لشکر عمرسعد آمدند و پيوستند؛ مثل ابوالحُطوف و سعد. اين دو تا ظهر عاشورا هم در لشکر ابن زياد بودند و در آن لحظة آخر که امام حسين همة يارانش را از دست داد و فرياد «هل من ناصر»را زد، اين دو برادر از لشکر ابن زياد جدا شدند و به امام حسين پيوستند سابقة خيلي خوبي هم ندارند، اما بالاخره عوض شدند.

توفيق

امام در اين نامه به حبيب نوشته است: حبيب تو جانت را از ما دريغ نکن، جدم، رسول خدا پاسخ تو را خواهد داد و جزاي اين کارت را خواهد داد. به همين مناسبت امروز من بحثي را تحت عنوان توفيق مطرح کنم.

ببينيد که توفيق لطف و عنايت خداست. اين که انسان توفيق پيدا کند به زيارت برود، نماز اول وقت بخواند، مؤدب باشد لطف خداست. خيلي ها هستند وضع مالي شان خوب است، اما توفيق کمک به مردم را ندارند، توفيق زيارت ندارند. يا شخصي خيلي پول خرج مي کند، خيلي کار مي کند، اما آن قدر از عمرش استفاده نمي کند. يکي را هم مي بيني عمرش کوتاه ولي پربرکت است، کار و درآمدش هم زياد نيست، اما پنج بار به مکه رفته، ده بار به مشهد و زيارت هاي متعدد رفته است. يعني يک عوامل و زمينه هايي لازم است. اين که حضرت يوسف در اوج گناه گفت اگر خدا به من توفيق ندهد و خدا کمکم نکند من هم سقوط مي کنم، من هم ممکن است بلغزم؛ « لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»[3] اگر خدا يک گوشة چشم و يک عنايتي کند و دست لطفي بر سر انسان بکشد، انسان سقوط نمي کند. انسان خيلي جاها حفظ مي شود. با بعضي ها دوست نمي شود. با بعضي ها ارتباط برقرار نمي کند. بعضي زمينه ها اصلاً برايش فراهم نمي شود. عزيزان، بياييد سعي کنيد اين توفيق را از خدا بگيريم و در زندگي مان آن را کسب کنيم.

راه هاي به دست آوردن توفيق

من راه هاي آن را براي شما عرض مي کنم، که چگونه مي شود به توفيق رسيد. امام صادق فرمود: «مَا کُلُّ مَنْ نَوَي شَياً قَدَرَ عَلَيْه»؛ اين گونه نيست که هر کس نيت کاري را کرد بتواند آن را انجام بدهد؛ «وَلا کُلّ من قَدَرَ عَلَي شَيءٍ وُفّقَ لَه».[4] اين گونه نيست که هر کس قدرت کاري را داشت بتواند انجام بدهد. يک وقت شخصي سالم است، پول هم دارد، همة امکانات را هم دارد، اما مي بينيد نمي تواند يک حج برود. خودش هم متوجه نيست، مي گويد سر و ته زندگي ام کلاف سر در گم است. اما يک نفر ديگر را هم مي بينيد با يک درآمد ساده، زندگي آرامي دارد. اين که مي بينيد برکت و عنايت در زندگي و عمر و کسب و کار بعضي افراد نيست و دائم با موانع مواجه هستند، يک عاملش اين است که توفيق نداشته و به خود واگذار شده اند.

دليل دعاي پيامبر جهت واگذار نشدن به حال خود

چرا پيغمبر سر به سجده مي گذاشت و گريه مي کرد و مي فرمود: «اللهمَّ لا تَکِلنِي إلي نَفسي طَرْفَه عَيْنٍ أبَداً»[5]؛ خدايا مرا به خودم وامگذار. چون اگر خدا انسان را به خودش واگذار کند و دست توفيقش را از سرش بردارد مثل ماشين ترمز بريدة در سرازيري مي شود که کسي نمي تواند آن را نگه دارد. ما اين قدر قدرت نداريم که بگوييم با عقلمان و با وجدانمان خود را حفظ مي کنيم، در اوج گناه و معصيت نه عقل کار مي کند، نه وجدان.

بيهودگي بيداري برخي از وجدانها

وجدان غالباً بعد از گناه بيدار مي شود. آن آقا وقتي بمب را در هيروشيما و ناکازاکي انداخت، وقتي سرگرد کِلوت انسان ها را کشت و سوزاند، وقتي دويست هزار انسان را در ژاپن با يک بمب و با فشار يک دکمه از بين برد بعد پشيمان شد، حالا ديگر نمي شود اين ها را زنده کرد، پشيماني فايده ندارد، بعد وجدانش آمد و او را مذمت کرد. وقتي زليخا يوسف را به زندان انداخت و آب ها از آسياب افتاد و به يوسف تهمت زده شد و زنداني شد، قرآن مي گويد که بعد رفت سراغ وجدانش، گفت: «الآن حَصحَصَ الحَقّ»[6] حالا حق را فهميدم، يوسف بي گناه بود، تقصير من بود. جبران بعضي از ضررها سخت است. هزينة بعضي از ضررها سنگين است. عمر سعد بعد از کربلا پشيمان شد، خولي پشيمان شد، عبيدالله حر جوفي پشيمان شد، اما حالا کيست که بيايد خون امام حسين را برگرداند. گاهي در مورد بعضي از اتفاقات و تصادفات انسان مي گويد اگر فلان کار را کرده بودم ماشينم تصادف نمي کرد که پنج نفر را از دست بدهم. بله اگر کرده بودي! ولي حالا ديگر پشيماني سودي ندارد. هزينه و جبران بعضي از پشيماني ها سنگين است. لذا توفيق مي خواهد که حبيب اين توفيق را داشت، مسلم بن عوسجه توفيق داشت، حرّ بن يزيد رياحي توفيق داشت. زمينه براي زهير هم فراهم شد، زهير عثماني مذهب است و نقل کرده اند که از ابتدا در خط امام حسين نبوده است.

توفيق والاي ادب

اتفاقاً در روز عاشورا کسي همين موضوع را مطرح کرد، گفت: زهير، تو با امام حسين نبودي، اين جا چه کار مي کني؟ او گفت: من نبودم، اما شجاعتش را هم دارم که بگويم من او را دعوت نکردم. در جنگ بدر نيز گاهي پدر در سپاه دشمن بود و پسر در سپاه اسلام.

از خدا خواهيم توفيق ادب بي ادب محروم شد از لطف رب

بي تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد

اگر کسي توفيق مؤدب بودن مقابل پدر و مادر را نداشت، بالاخره پدر و مادر، ممکن است صبر و تحمل کنند، اما اين فرزند بي ادب عاقبت به خير نمي شود، و اولادش با او همين گونه برخورد مي کنند، در زندگي و کسب و کارش برکت پيدا نمي شود، در زندگي اش گره ايجاد مي شود. اين که انسان به پدر و مادر خدمت کند، احترام بزرگ تر را حفظ کند و در مجلس امام حسين شرکت کند، اين ها همه توفيق مي خواهد قرآن مي گويد: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَی مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَداً»[7]؛ اگر فضل و لطف و عنايت خدا نباشد، شما موفق نمي شويد. سئوال: ما از کجا توفيق پيدا کنيم؟ اين توفيقي که اميرمؤمنان دربارة آن مي فرمايد: «التّوفيق رأسُ السّعاده، التوفيق اوّلُ النّعمة»[8]؛ اولين نعمت در زندگي انسان توفيق است، اولين سعادت، نيز توفيق است. اين توفيق را از کجا مي توان پيدا کرد؟ من چند راه آن را براي شما بيان مي کنم.

1. تفکر و انديشه

گفته اند يکي از راه هاي کسب توفيق، تفکر است. اميرمؤمنان مي فرمايد: «من تَفَکَرَ في آلاء اللهِ سبحانه وُفّقَ»[9]؛ اگر انسان در نعمت هاي خدا، در تاريخ و حوادث گذشته فکر کند، براي او توفيق حاصل مي شود. انديشه، توفيق مي آورد. مي دانيد چرا؟ پاسخ اين است: اگر انسان نشست و انديشه کرد که سليماني بود، قاروني بود، هاروني بود، موسي اي بود و همه رفتند اين در انسان تحول ايجاد مي کند. ببينيد تاريخ چقدر تغيير کرده! سليمان کجاست؟ قارون کجاست؟ کجا هستند آنهايي که دائم روي هم گذاشتند و جمع کردند؟

دست خالي بودن انسان هنگام مرگ

يک زماني به غسالخانة بهشت زهرا رفته بودم، در آنجا گاهي روزي دويست، سيصد جنازه مي شويند. جالب است که انسان بايستد و تماشا کند، وقتي جناره را مي شويند از پشت شيشه هم معلوم است. پنج تا اين طرف، پنج تا آن طرف، گاهي ده جنازه را همزمان مي شويند، بعد ده تاي بعدي، و همين طور ده تاي بعدي. غالباً سيصد تا سهمية شستشوي يک روز بهشت زهراست، با مقداري پايين تر يا بالاتر. وقتي انسان براي چند دقيقه مي ايستد و با خود مي انديشد که اين جوان چه شده، مي گويند مثلاً او کارمند بوده، سکته کرده. اين يکي کاسب بوده، تصادف کرده. اين دختر خانم فلان بيماري را داشته، و همين طور ......جنازه هايي که پشت سر هم بيرون مي آيند، يکي پس از ديگري نماز خوانده مي شوند و کفن مي شوند و هر کدام با يک ويژگي. اما وقتي نگاه مي کنيد مي بينيد در همة آنها يک وجه مشترک هست و آن اين است که همه دست خالي وارد قبر مي شوند. هيچ کس از مال چيزي با خود نمي برد، فقط کفن است که با خود مي برد. آن وقت انسان به تأمل واداشته مي شود.

راه زدودن زنگار از قلب

پيغمبر اکرم مي فرمايد: مردم «إنّ القُلُوبَ تَصدأ کَمَا يصدأُ الحَديدَ قيلَ يا رسول الله وَ ما جَلاؤهَا قَالَ قِراءهُ القُرآنِ وَذِکْرُ المَوتِ»[10]؛ اين قلب هاي شما مثل آهن زنگ مي زند – البته اگر پوک نشود خيلي خطر ندارد. گاهي آهن اين قدر از بين مي رود که وقتي مي خواهي چکش بزني له مي شود و مي پيچد. آهني که ديگر از بين رفته و سوراخ شده وقتي به هر جاي آن چکش مي زني ديگر فرو مي ريزد، اين مشکل است. لذا نگذاريد قلب اين گونه بشود. قرآن مي گويد بعضي از قلب ها «طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»[11] و«خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ»[12]؛ مثل آن آهني است که خورده شده، آن قدر قساوت گرفته که مثل سنگ شده است. اما قرآن دربارة بعضي از قلب ها مي گويد: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم»[13]؛ زنگ زده، اگر آهن محکم باشد، زنگي که روي آن نشسته خيلي خطر ندارد، مي شود با سمباده و با يک ضد زنگ آن را از بين برد. اگر قلب خيلي خراب نشده باشد، اگر گناه در روح خيلي رسوخ نکرده باشد، راحت مي شود آن را زدود، مي شود سمباده يا ضد زنگ زد- پيغمبر فرمود: گاهي قلب ها رنگ مي زند، جلوي زنگ زدنش را بگيريد. پرسيدند: يا رسول الله، چگونه؟ فرمود: ذکر معاد، و ياد قيامت، قلب را زنده مي کند. همين موعظه و نصيحت، همين جلسات قلب را زنده مي کند.

اهميت تلاوت قرآن

همة حرف ها را هم ممکن است همه ياد داشته باشند، اما چرا در قرآن بيش از سي مرتبه در يک سوره مي گويد: «فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان»،[14] اين آيه چقدر در سورة الرحمن تکرار شده؟ بيش از سي مرتبه «فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان».در سورة شعرا هشت مرتبه در جاهاي مختلف آمده: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِين»،[15] مردم! در اين قصه ها براي شما علامت و نشانه است، به اين ها توجه کنيد. پيغمبر فرمود اگر مي خواهي قلب زنگ نزند، ذکر مرگ، و قرائت قرآن براي آن مفيد است. اگر انسان روزي يک بار به آيات قرآن نگاه کند، هر چند دو آيه بخواند، قلبش نوراني مي شود. اگر ياد ندارد سورة قل هو الله را بخواند. اگر سواد ندارد، به قرآن نگاه کند. نظر به قرآن عبادت است؛«النَّظرُ الي القرآن بغيرِ قرائهٍ عباده».به آيات نگاه کن، همين که آيات را ببيني ثواب دارد. سورة قل هو الله را از روي قرآن بخوان، سورة حمد را از روي قرآن بخوان. قرآن را باز کن، بگذار اين قلب از کانال هاي مختلف نور بگيرد. وقتي از حفظ مي خواني زيان فقط کانال است، اما وقتي از رو مي خواني، و وقتي بلند هم مي خواني گوشت مي شنود، چشمت مي بيند، و زبانت هم مي گويد؛ سه کانال به قلبت نور مي رساند. بگذار از سه، چهار شبکه نورانيت بگيري.

پيامبر فرمود: «مَن قَرَأ عَشرَ آياتٍ فِي ليلَةٍ لَمْ يُکتَب مِنَ الغافِلِين»[16]؛ کسي که در روز ده آيه از قرآن بخواند ديگر غافل نيست. اين اثر دارد، اگر سراغ تفسير و ترجمه اش هم رفتي که ديگر نور علي نور است، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»[17]؛ عقل و فهمت هم مي شود چهارمين کانال؛ هم مي فهمي، هم مي بيني، هم مي شنوي و هم مي خواني، در اين حالت ديگر تأثير زيادي دارد. عزيزان! حبيب توفيق داشت که آمد کنار امام حسين، زهير توفيق داشت. اگر توفيق مي خواهيد، راه دارد و يک راهش تفکر است.

2. نماز اول وقت

يک راه کسب توفيق هم نماز اول وقت است. اين نماز اول وقت مخصوصاً به صورت جماعت و مخصوصاً در صف اول باعث کسب توفيق است. ما گاهي ثواب را مجاني از دست مي دهيم. در حالي که مسجد کنار خانة ماست، در خانه نماز مي خوانيم. به مسجد برو، خود مسجد ثوابش را چند صد برابر مي کند، ولو اين که نماز تمام شده باشد. اگر به نماز جماعت رسيدي که چند هزار برابرش مي کند. اگر در صف اول ايستادي که مثل جهاد در راه خداست؛ امام کاظم فرمود:«إنّ الصّلَاه فِي الصّفّ الأوّل کَالجَهادِ فِي سَبيل الله عَزّوجلّ».[18] مثل يک جهاد است و ثواب نماز يک هزار برابر و يک صد برابر مي شود. اين خيلي است. ممکن است بگويي ما اين قدر به ثواب نياز نداريم. چه کسي مي گويد نياز نداريم؟! قرار است در آن جا (آخرت) جاودانه بماني. اميرمؤمنان مي فرمايد: «ان تَعبد الله بقدرِ حاجتک اليه»[19]؛ مگر چقدر به خدا نياز داري؟ شما آن جا خيلي به نور نياز داري، چرا کم کاري مي کني؟ تا نور هزار است، چرا سراغ نور پنجاه و صد مي روي؟!

يکي از دلايل اهميت نماز جماعت

مي گويند بوعلي سينا به ابوسعيد ابوالخير نوشت که چرا نماز جماعت اين قدر ثواب دارد؟! اباسعيد در پاسخ بوعلي نوشت که: جناب بوعلي، گاهي خانة انسان تاريک است، يک شمع يا يک چراغ روشن مي کند. حال اگر باد بوزد اين چراغ خاموش مي شود و ديگر نور نيست. يا اگر دزد بيايد اين چراغ را بردارد و ببرد، خانه تاريک مي شود. اما اگر در جايي که هزار يا دويست و يا صد تا چراغ و شمع روشن کنند، وقتي باد بوزد همه را خاموش نمي کند، يکي دو تا، پنج تا، در بين آنها روشن مي ماند. تاريکي محض نمي شود، و ا نسان راهش را پيدا مي کند. گفت شما وقتي به مسجد مي روي صد تا چراغ روشن است، اگر من آدم بدي هستم شايد کنار دستي من آدم خوبي باشد. يا شايد امام جماعت انسان متديني است، اهل نماز است، اهل تدين است. شايد اين آقايي که اينجا ايستاده عارف است.

در روايات داريم خداوند بعضي از اقوام را عذاب نمي کند و به آنها نظر لطف مي کند؛ چون در بين آنها متدينين وجود دارند. گاهي در يک محله دو نفر متدين هستند، آن محله مورد توجه قرار مي گيرد. وقتي در يک قبرستان يک متدين دفن مي شود ساير اموات در آن شب بهره مند مي شوند، اين تأثير عمل انسان است. در روايات داريم که خداوند عذاب را از بعضي ها به خاطر افراد خوبي که در بين آنها هستند دفع مي کند. پس اگر توفيق مي خواهيد؛ 1- تفکر و انديشه کنيد، 2- نماز اول وقت و نماز جماعت بخوانيد.

3. احترام به والدين

احترام به پدر و مادر، عجيب توفيق انسان را زياد مي کند! و عجيب برکت مي دهد!

4. صلة رحم

صلة رحم و ارتباط با فاميل توفيق مي آورد. شما به اول سورة نساء نگاه کنيد، آية اول سورة نساء عجيب است. خدا مي گويد از شما در قيامت از دو چيز سؤال مي کنند: 1- از خودم، 2- از ارحام.

خدا ارحام را کنار نام خودش آورده است. در آية اول سورة نساء مي گويد:«اتّقوا الله الّذي»؛بپرهيزيد، تقوا کنيد و خوف داشته باشيد، ادامة آيه اين گونه است: «تَسائَلون بِهِ و الأرحامَ»از شما سئوال مي شود در مورد بندگي خدا و در مورد ارحامتان.

مي گويند روزي اميرالمؤمنين در سخنانش فرمود: مردم از گناهاني که مرگ را جلو مي اندازد بپرهيزيد. شخصي گفت: آقا، مگر گناهي هم داريم که مرگ را جلو بياندازد؟ آقا فرمود:«نَعَمْ ؛ قَطيعَه الرَّحِمِ»[20]؛ قطع ارتباط با فاميل و با برادر عمر را کوتاه مي کند.

حقوق برادر از نگاه امام سجاد عليه السلام

اما سجاد در «تحف العقول» آن رسالة حقوق که خيلي معروف است، فرمود: حق برادرت اين است که بداني برادرت به منزلة چهار چيز است براي تو:«أما حقّ أخيکَ فَتَعْلَمُ أنّهُ يَدُکَ الّتي تَبسُطُها»؛ برادر، دست توست، «وَظَهَرک الذَي تلجأ إليه»؛پشتوانة توست، و «وعِزّکَ الّذي تَعْتَمِدُ عَلَيْه»؛ عزت است براي تو، «وَقُوّتُکَ الّتي تَصولة بِها»[21]؛ و نيروي توست. ديده مي شود برادر با برادر يک سال است که با هم قهرند. در روايات است اگر قهرشان سه روز طول بکشد هر دو از مسلماني خارج هستند؛ «کَانَا خارجين من الإسلام».[22] مگر مي شود انسان در طول سال و ماه برادرش را نبيند؟! به او سر نزند و يا تلفن نزند! و يا پدر و مادرش را نبيند، و احوال فاميلش را نپرسد. اين ها روابط و ارزش هايي است که متأسفانه در بين ما با اين دنياي ماشيني و با اين شبکه هاي متعدد، به دليل بسياري از گرفتاري ها کمرنگ شده که نبايد اين گونه باشد.

خدا مي گويد اسم من «رحمان» است و صلة رحم و ارحام را از نام خودم مشتق کردم. لذا اگر کسي به ارحام خود رسيدگي کند گويا با خداي رحمان ارتباط برقرار کرده است. اين روايات ماست. اين آداب اجتماعي ماست. اگر کسي توفيق مي خواهد اين راه هايي را که بيان کردم؛ نماز اول وقت، صلة رحم، احترام به والدين، و انديشه و فکر در نعمت هاي خدا را مورد نظر قرار دهد، اين ها باعث جلب توفيق مي شود. اميرمؤمنان فرمود:«التوفيق من جذبات الرّب»[23]؛ توفيق آن کشش رحماني است. خدا مي کشد، ولو يک ذره، اگر يک ذره جاذبة الهي شامل حال انسان بشود بس است، تمام است.

خدايا به عظمت اهل بيت عصمت و طهارت، به همة ما توفيق عمل به دستورات نوراني اسلام و توفيق ارتباط با اهل بيت را عنايت فرما.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1].معالي السبطين، ج 1، ص 228.

[2].تهذيب الأحکام، ج 3، ص 35؛ بحارالانوار، ج 44، ص 339؛ مثير الاحزان، ص 27.

[3]. يوسف، 24.

[4]. بحارالانوار، ج 5، ص 210؛ کشف الغمه، ج 2، ص 178؛ کنزالفوائد، ج 2، ص 33.

[5]. الکافي، ج 2، ص 524.

[6]. يوسف، 51.

[7]. نور: 21.

[8].غررالحکم، ح 3992 و 3990.

[9].غررالحکم، ح 535.

[10]. مستدرک، ج 2، ص 104؛ شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 23، عوالي اليالي، ج 1، ص 279.

[11]. نحل: 108.

[12]. بقره: 7.

[13]. مطففين: 14.

[14]. رحمن: 13.

[15]. شعراء: 8.

[16]. من قرأ عشر آيات في ليله لم يکتب من الغافلين و من قرأ خمسين آيه کتب من الذاکرين و من قرأ مائه آية کتب من القانتين و من قرأ مائتي آيه کتب من الخاشعين و من قرأ ثلاث مائه آيه کتب من الفائزين و من قرأ خمسمائه آيه کتب من المجتهدين و من قرأ ألف آيه کتب له قنطار من تبر القنطار خمسه عشر ألف مثقال من ذهب و المثقال أربعه و عشرون قيراطا أصغرها مثل جبل احد و أکبرها ما بين السماء إلي الأرض. (الکافي، ج 2، ص 612؛ وسائل الشيعه، ج 6، ص 201؛ بحارالانوار، ج 89، ص 196).

[17]. محمد، 24.

[18]. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 385؛ وسائل الشيعه، ج 8، ص 308.

[19]. سُئِلَ أميرالمؤمنين علیه السلام عن العلم فقال علیه السلام: أربع کلمات أن تعبد الله بقدر حاجتک إليه و أن تعصيه بقدر صبرک علي النار و أن تعمل لدنياک بقدر عمرک فيها و أن تعمل لآخرتک بقدر بقائک فيها. (مجموعه ورام، ج 2، ص 37).

[20]. قال أميرالمؤمنين علیه السلام في خُطبه أعوذُ باللهِ مَن الذّنوب التّي تُعجّلُ الفَناء فَقَام إليه عَبد الله بن الکَوّاء اليَشکريُّ فقال يا أميرالمؤمنين أو تَکونُ ذُنُوبٌ تُعجِّلُ الفَناء فقال نعم وَيلَکَ قطيعَه الرّحِمِ إنّ أهلَ البيتِ لَيَجتَمِعونَ و يَتَواسَونَ وَ هُمْ فَجَرَه فَيَرزُقُهم الله وإن أهل البيت ليتفرّقون و يقطع بعضهم بعضاً فَيَرحِمُهُم الله وَ هم أتقياء.

و قال النبي صلی الله علیه وآله وسلّم: خَمس إن أدْرَکتموها فَتَعوّذوا بالله منهن لم تظهَر الفاحشَه في قومٍ قَطّ حتّي يُعلِنوها إلا ظَهَرَ فِيهِم الطّعونُ و الأوْجاعُ التّي لَمْ تَکُن فِي أسلافِهِم الذين مَضَوا وَلَمْ ينقُضُوا المِکيالَ و الميزان إلا أخذوا بالسنين و شدّهِ المئونهِ و جَوْر السّلطانِ و لم يمنعوا الزّکاه إلا منعوا القَطَر من السّماء ولولا البهائِمُ لَم يُمطروا ولم يَنقُضوا عهد الله و عهد رسوله إلا سلّط الله عليهم عدوّهم فأخذوا بعض ما في أيديهم ولم يحکمُوا بِغَير ما أنزَلَ الله إلا جَعَلَ بأسهم بينَهُم (بحارالانوار، ج 70، ص 376؛ الدعوات، ص 61).

[21]. مستدرک، ج 11، ص 160؛ بحارالانوار، ج 71، ص 15؛ تحف العقول، ص 263.

[22]. أيّما مسلمين تهاجرا فَمَکَثا ثَلَاثاً لا يَصطَلِحان إلا کَانا خارجين من الاسلامِ وَلَم يَکن بينهما ولايه فأيهما سبق إلي کلامِ أخيه کانَ السّابق إلي الجنّه يومَ الحِسابِ. (الکافي، ج 2، ص 345، وسائل الشيعه، ج 12، ص 262؛ منيه المريد، ص 325).

[23]. غررالحکم، ح 3989.